

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

«جمعی از کمونیست های انقلابی - افغانستان» - «جمعی از کمونیست های انقلابی - ایران»  
۰۴ می ۲۰۲۲

## پرچم های سرخ بر دوش کارگران و زحمتکشان فرا رسیدن اول ماه مه را مزده می دهد (۳)

تأثیر تحولات اقتصادی در موقعیت طبقه کارگر در ایران و مبارزات کارگری:

در ایران مبارزات کارگری به صورت مستقل و همچنین در قالب مبارزات عمومی جامعه به شکل بی سابقه ای شدت گرفته است. به گونه ای که تقریباً روزی نیست که چندین بخش کارگری برای خواسته های اقتصادی و یا دیگر خواسته های بحق خود در اعتصاب و یا مبارزه نباشند. در این میان مبارزات کارگران کارخانه نیشکر هفت تپه، کارگران فولاد اهواز و کارگران پروژه صنایع پتروشیمی به خاطر مبارزات طولانی تر و پافشاری بر روی خواسته های همچنین کثرت شرکت کارگران در مبارزات برجسته و مشخص است. این مبارزات اگر چه حول مسایل و خواسته های صنفی کارگران است اما در روبروئی با جمهوری اسلامی قرار دارند. چرا که جمهوری اسلامی حامی اصلی سرمایه داران و مسؤول اصلی شرایط رقت باری است که کارگران در آن قرار گرفته اند. فقر مطلق که دامنه آن اکثریت توده های ستمدیده جامعه را در بر گرفته و کارگران و زحمتکشان را بیش از هر قشر و طبقه دیگری گرفتار خود کرده است.

سیاست های نئولیبرالی جمهوری اسلامی که بعد از جنگ ایران و عراق در راستای ادغام اقتصاد در شبکه سرمایه جهانی و در تابعیت آن اتخاذ کرد، همچنان ادامه دارد. این سیاست در سال های ۸۰ شمسی در زمان ریاست جمهوری احمدی نژاد جهش بزرگ دیگری کرد. درآمدهای ارزی حاصل از بالا رفتن قیمت نفت در این سالها در مسیر سیاست های نئولیبرالیستی، مصرف شد. که نتیجه آن تسهیل و سود آور کردن سرمایه های وابسته و به وجود آمدن سرمایه داران تازه به دوران رسیده از میان عناصر اصلی رژیم و وابستگان به آن ها شد. چنین روندی با خصوصی و یا به عبارتی خصوصی کردن ها و رانت خواری ها و کاستن سوبسیدها با پیدایش سرمایه داران با سرمایه های نجومی از درون باندهای حکومتی ادامه یافت.

در همان چارچوب روی آوری سپاه پاسداران به قبضه کردن و انحصار صنایع کلیدی و امنیتی و گسترش آن حتی به سرمایه های کوچکتر در عرصه های مختلف اقتصادی باعث بیکاری و فقر وسیعتری در جامعه شد که دامن اقتشار بسیاری را گرفت و کارگران و دهقانان بیشترین ضربه را دیدند. همچنین در راستای همین سیاست که از ملزومات

نظام استثماری و وابسته جمهوری اسلامی بود روی آوری به واردات در کلیه عرصه هائی که امکان تولید داخلی در آن بود و یا در عرصه کشاورزی و مواد پایه ئی کشاورزی و غذائی مثل گندم ، برنج، چای، شکر، روغن و غیره آخرین ضربه های مهلک را به کشاورزان وارد ساخت و در نتیجه ده ها هزار روستا نابود و یا از سکنه خالی شدند و به خیل مهاجران به شهرها و سکونت در حاشیه شهرهای کوچک و بزرگ پیوستند. نتایج اقتصادی حاکمیت نظام استثماری جمهوری اسلامی برای توده های مردم فلاکت بار بوده است. بیکاری کارگران به سطح نوینی رسیده و آنان که بیکار نیستند همچنان در زیر خط فقر قرار دارند و سطح زندگی شان با سرعت سرسام آوری روبه افت است. حتی دستمزدی که روزبه روز آب می رود همیشه معوقه است و اگر پرداخت شود باز هم بیشتر از ارزشش کاسته شده است. کارگران و مهاجران از روستاها به شهرها نیز نه تنها با معضل کار و آب و نان درگیرند بلکه با معضل مسکن نیز روبه رویند. حذف یارانه ها و کالاهای اساسی، خصوصی سازی ها و مقررات زدائی ها برداشتن موانع و تعرفه ها از سر راه سرمایه های خارجی این شکاف طبقاتی را که امروز در جامعه ایران شاهد آن هستیم عمیق تر از هر زمانی کرده است. بخش اعظم کاستن هزینه تولید عمدتاً و در نهایت به معنای ارزان تر کردن نیروی کار است که با کاهش دستمزد از طریق تورم سرسام آور، افزایش بی رویه قیمت مسکن، کاستن یارانه ها بر کالاهای اساسی، به تعویق انداختن پرداخت حقوق، پیمان کاری و استخدام روزمزد و ده ها حيله و نیرنگ دیگر علیه کارگران و مزد بگیران به کار می رود. و این گونه طبقه کارگر و اقشار زحمتکش و تحتانی مورد ستم و استثمار یک نظام طبقاتی ستمگرانه و استثماری قرار می گیرند.

طبق آمارهای رسمی بیش از ۶۰ درصد جامعه ایران زیر خط فقر قرار دارند و طبق مرکز پژوهش های مجلس خود رژیم در سال ۱۳۹۹ «قدرت خرید مردم در یک دهه گذشته به طور متوسط یک سوم کاسته شده و مردم به سرعت در حال فقیر شدن هستند.» وجود ۶۰ میلیون فقیر در کشور ۸۰ میلیونی شرطی است که ۲۵۰ هزار میلیارد را که تحریم های امریکا و اپیدمی کرونا بر درآمد آن ها تأثیری نداشته و در سال ۲۰۲۰ در حدود ۲۴ درصد بر ثروت آن ها افزوده شده است، به وجود می آورد. به عبارت دیگر در جامعه ای که در یک سوی آن ثروت های نجومی غیر قابل تصویری انباشت شده و در طرف دیگر فقر مطلق بخش عظیمی از جامعه را در بر گرفته است. این از الزامات و کارکردهای یک نظام استثماری و ماهیتاً ارتجاعی است که با از دست دادن مشروعیتش برای حفظ نظام خود به سیاست های کلان و بازی های مرتجعانه شرکت در جنگ های منطقه ئی و امپریالیستی برای نفوذ در منطقه روی آورده است. این جنگ ها و تبلیغات ایدئولوژیک مذهبی اش هزینه هنگفتی را از زوایای مختلف برای مردم ایران در برداشته است و بر دامنه فقر و فلاکت توده ها باز هم افزوده است.

به عبارت دیگر باید شیره جان کارگران و سایر زحمت کشان مکیده شود تا یک نظام تئوکراتیک، مرتجع و ضد مردی بتواند به حیات ننگین خود ادامه دهد. به همین دلیل مبارزات کارگران و بی چیزان جامعه تنها در مبارزات و اعتصابات کارگری انعکاس نیافته و همانگونه که قبلاً اشاره شد در قالب مبارزات سیاسی و ضد رژیمی جامعه نیز انعکاس داشته است. خیزش دی ماه [جدی] ۹۶ و آبان [حزب] ۹۸ نقطه عطفی در مبارزات توده های ستمدیده به ویژه شرکت وسیع محروم ترین اقشار جامعه در مقابل جمهوری اسلامی بود که کلیت رژیم را به مصاف طلبیدند. در سال ۹۶ مرکز اعتراضات شهرهای کوچک و شهرک های محروم جامعه مثل قهدریجان و ایذه بود. «این مسأله به این معنا بود که بخش بزرگی از معترضان را روستائیان و حاشیه نشینانی که به خیل عظیم بی خانمان ها و بی کارها، یا دست فروشان، دوره گردان، و یا کارگران روزمزدی که عملاً بیکار محسوب می شدند تشکیل می دادند. بخش مهمی از آنان سلب مالکیت شدگان روستائی و یا فرزندان آنان بودند که همچنان محکوم شده که در حاشیه شهر ها و حاشیه جامعه

باقی بمانند. این افشار تهیدست، دیگر نه قادر بودند زندگی حداقلی خود را بگردانند و نه امیدی به آینده برایشان باقی مانده بود و در دیماه ۹۶ سر به شورش برآوردند. این افشار تحتانی بودند که بزرگترین ضربه را بر اثر کاهش سوبسید های مواد غذایی، کاهش سوبسید های انرژی، بی ارزش شدن روزافزون ارز و تورم، افزایش واردات مواد غذایی، خصوصی شدن شرکتها، رشد بیکاری، اختلاس و دزدی ها و فساد دستگاه اداری و بسیاری دیگر از بیماری های جامعه سرمایه داری و جهش در سیاست های اقتصادی نئولیبرالیستی خوردند.<sup>۱</sup>

ادامه مبارزات در دیگر نقاط ایران هم چون شورش مردم خوزستان و مبارزات مردم اصفهان که توسط کشاورزان آغاز شد را عمدتاً تحتانی ترین افشار، آنانی که در حاشیه جامعه قرار دارند، کارگران و سلب مالکیت شدگان و افشاری که در حال سقوط به قعر جامعه طبقاتی هستند، تشکیل می دادند. آنچه روشن است در یک دهه گذشته، مبارزات کارگران و زحمتکشان در نقاط مختلف جامعه رو به گسترش بوده است مبارزات و اعتصابات کارگری در یک دهه گذشته علیرغم تهیدید، بازداشت و زندان، شکنجه فعالین و رهبران آن هم چون کارگران نیشکر هفت تپه، فولاد اهواز ادامه یافته و الهام بخش سایر افشار و طبقات برای پیشبرد مبارزه اشان بوده است.

### **برخوردهای فاشیستی جمهوری اسلامی به کارگران مهاجر افغانستان در ایران:**

کارگران مهاجر افغانستان بخشی از طبقه کارگر و از بی حقوق ترین و ستم دیده ترین افشار جامعه کنونی ایران هستند. بخش مهمی از این کارگران همراه با خانواده هایشان عمدتاً در ایران سکونت گزیده اند و بخشی دائمی از طبقه کارگر در ایران هستند و بخش دیگری که خانواده هایشان در افغانستان هستند بصورت موقتی در ایران به کار مشغولند و یا در پی یافتن کار می باشند و در رفت و آمد بین ایران و افغانستان قرار دارند. هر دو بخش کارگران مهاجر افغانستان پل ارتباطی محکمی را میان طبقه کارگر در ایران و طبقه کارگر در افغانستان بوجود می آورند و از این نظر می توانند در مبارزه متحد علیه ستم و استثمار طبقات حاکمه و وابسته در ایران و افغانستان نقش مهم و برجسته ای ایفا نمایند. وظیفه انترناسیونالیستی ایجاب می کند که در مقابل ستم و استثمار و فشارهای فاشیستی و تبعیضاتی که علیه مهاجرین افغانستان چه از طرف جمهوری اسلامی و نهادهای مربوط به آن می شود آرام ننشست و فشارهای شونیستی و نژادپرستانه ای که از طرف برخی از افشار و افراد عقب مانده جامعه و یا مزدوران بی جیره موجب جمهوری اسلامی بر مهاجرین وارد می شود را تحمل نکرد. این مسأله برای مردم ایران و طبقه کارگر در ایران باید روشن باشد که همراهی و حتی سکوت در مقابل این سیاست های مرتجعانه چیزی نیست جز خدمت به منافع جمهوری اسلامی و طبقه حاکمه ای که نمایندگی می کند و کمکی است به بقا و ادامه این حکومت فاشیستی. در حالی که مقابله و مبارزه علیه سیاست های شونیستی فاشیستی جمهوری اسلامی بخشی از مبارزه برای سرنوشتی آن خواهد بود.

کارزار اخیر جمهوری اسلامی علیه کارگران مهاجر افغانستان بار دیگر ماهیت فاشیستی ارتجاعی و ضد کارگری جمهوری اسلامی را برجسته کرد. رفتارهای کریه و تحقیر آمیز و جنایتکارانه مرزبانان ایران با مهاجرین افغانستان بی سابقه نیست. برهنه کردن، شکنجه، تحقیر و دزدیدن متعلقات و دارائی محدود مهاجرینی که برای دیدار خانواده به کشور خود بر می گردند یک شیوه معمول و رایج است. هزاران کارگر مهاجر با گلوله های مامورین جمهوری اسلامی جان باخته اند. سابقه جمهوری اسلامی و مزدوران آن برای تحریک و برانگیختن مردم علیه مهاجرین نیز روشن است. اما مسأله بسیار فراتر از این است. جمهوری اسلامی تبعیضات و فشارهای فاشیستی علیه مهاجران افغانستان را بصورت سیستماتیک، هدفمند و درچارچوب قوانین ارتجاعی اش به پیش می برد. محدودیت های شغلی، محدودیت سکونت و تردد و همچنین محدودیت از تحصیل و محرومیت استفاده از امکانات اجتماعی و طبابت و بیمه

برای فرزندان آنها حتی اگر در ایران متولد شده باشند قابل شده است. این محدودیت و محرومیت ها در خدمت اهداف استراتژیکی برای ادامه حکومت اش می باشد. رژیم با تبلیغاتش در مورد اینکه مهاجران افغانستان " عامل بیکاری و وخامت اقتصادی" و " مصرف کننده منابع و بودجه مملکت" هستند تلاش می کند که یک بخش از طبقه کارگر را علیه بخش دیگری از خود بر انگیزد. در حالیکه این مسأله روشن است که مهاجرین افغانستان با کار و خدماتشان بارها بیشتر از مجموع مزدشان و استفاده از " منابع و بودجه" بر ثروت جامعه می افزایند. ثروتی که توسط سردمداران جمهوری اسلامی به سرعت به سرقت می رود.

جمهوری اسلامی با این تبلیغات در حقیقت پیام های داخلی و بین المللی را می دهد. تلاش می کند از موضوع اخراج و تهدید در درجه اول به رواج فرهنگ شونیستی و ایجاد تفرقه در میان کارگران بپردازد. از طرف دیگر به بی ثباتی در زندگی مهاجران دامن زند و از این طریق شرایط استثمار شدیدتر و فروش ارزانتر نیروی کار آنها را فراهم کند. اما اهداف مقطعی دیگری نیز دارد که استفاده از آن به مثابه ابزار و اهرمی سیاسی در رقابت های منطقه ای است. همچنین تلاش می کند که از این طریق تعداد مهاجران و همچنین کارگران در بخش های مختلف را کنترل کند. جمهوری اسلامی از این تهدیدات و رفتار های غیر انسانی برای تعویض و جابجائی نیروی کار و بکارگیری نیروی جوان تر به جای نیروی فرسوده نیز استفاده می کند.

وحدت طبقه کارگر چه آنان که در ایران زاده شده اند و چه آنان که در افغانستان و یا از هر خانواده مهاجر از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. جمهوری اسلامی که این فشارها، محرومیت ها و تبعیضات فاشیستی علیه مهاجران افغانستان را به کار می برد و آنها را در مرزها هدف شلیک گلوله های خود قرار می دهد، همان نظامی است که تبعیضات علیه کارگران کرد و بلوچ و عرب را نیز بکار می برد، کولبران در کردستان و سوخت بران در بلوچستان را هدف شلیک گلوله های خود قرار می دهد. طبقه کارگر ایران و کارگران مهاجر افغانستان منافع مشترکی دارند و این در حالی است که این کارگران مهاجر مورد ستم شونیستی و فاشیستی جمهوری اسلامی و مزدوران آن قرار می گیرند. تنها با دفاع از مهاجران افغانستان و در مقابل این تبعیضات و برخورد های فاشیستی قرار گرفتن است که می توان به معنای واقعی برای منافع طبقه کارگر ایران مبارزه کرد. درک این مسأله برای توده های مردم اهمیت دارد که طبقه کارگر وطنی ندارد و کارگران مهاجر افغانستان در ایران بخشی و جزئی از طبقه کارگر در ایران هستند.

### **نکاتی در مورد جنبش کارگری:**

با توجه به تغییر و تحولات در موقعیت کارگران در ایران و هم در افغانستان، چگونگی روی کرد به مبارزات و اعتصابات کارگران به طور خاص و جنبش کارگری بطور کل اهمیت ویژه ای به خود می گیرد بخصوص اینکه مبارزات و اعتصابات کارگری در شهرهای مختلف ایران رشد فزاینده داشته است. این مسأله از دو زاویه مورد بررسی است. از یک طرف از جانب برخی نیروهای منتسب به جنبش کمونیستی در سطح بین المللی که جنبش کارگری را معادل جنبش کمونیستی قرار می دهد و برخی دیگر هیچ گونه رابطه ای بین جنبش کمونیستی و جنبش کارگری قایل نیستند. امکان برخورد همه جانبه به این دو زاویه نگرش در این نوشته ممکن نیست فعلا بصورت اجمالی به نکاتی در این مورد می پردازیم تا به صورت مفصل تری به آن پرداخته شود.

در مورد اول باید گفت که در تاریخ جنبش کمونیستی هیچ گاه جنبش کمونیستی توسط رهبران و آموزگاران کمونیست معادل جنبش کارگری قرار داده نشده است. در اواسط قرن ۱۹ با توجه به استثمار شدید طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته و همچنین موج مبارزات طبقاتی در اروپا طبقه کارگر در اروپا از رادیکالیسم بیشتری برخوردار بود و آمادگی

بیشتری برای جذب آگاهی علمی که توسط عناصر آگاه پرولتاریا داده می شد داشت. به عبارت دیگر در هنگامی که امواج انقلابی اروپا را در بر گرفته بود و استثمار شدید کارگران در اروپا ادامه داشت، شرایط آماده ای برای پیوستن کارگران به مبارزات انقلابی و رادیکال در سطوح گسترده موجود بود. در این دوران شاهد مبارزات انقلابی در فرانسه، و به وقوع پیوستن کمون پاریس و رشد احزاب کارگری در آلمان و در سراسر اروپا هستیم. به هم پیوستگی و در هم تنیدگی احزاب سوسیال دمکرات و مبارزات کارگران پرولتر پرده ای شده که برخی رابطه بین جنبش کارگری و جنبش کمونیستی را بصورت مختلف مخدوش کنند که مهمترین آن یکی کردن آن ها است. اما این مسأله بخصوص در اوایل قرن بیستم با سر بلند کردن اکونومیسم از درون حزب سوسیال دمکرات روسیه و مبارزاتی که به رهبری لنین به پیش برده شد از یک طرف و از طرف دیگر با به وقوع پیوستن جنگ جهانی اول و سمت گیری بسیاری از احزاب انترناسیونال دوم و عمده رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان از جمله کائوتسکی به دفاع از بورژوازی خودی و غلبه رویونیسم بر آن رابطه جنبش کارگری و مسأله رهبری آن روشنتر شد. عصاره بحث اکونومیست ها نفی آگاهی طبقاتی بود. دلیلی که برای این نفی و بی اهمیتی داده می شد در این بود که جنبش کارگری دارای خود آگاهی است و با ادامه مبارزات این آگاهی باز هم به خودی خود رشد می کند. حتی اگر این تعبیر را به صورت روشنی بیان نمی کردند به معنی حذف تفاوت ها و تمایزات جنبش کارگری و جنبش کمونیستی بود. اما با ظهور رویونیسم کائوتسکیستی موضوع بیش از پیش روشن شد که انشعابی در طبقه کارگر در سطح اروپا به وقوع پیوسته است. لنین تشریح کرد که با ظهور امپریالیسم لایه هائی از طبقه کارگر این کشورها از قبیل کسب مافوق سود از مستعمرات و استثمار کشورهای تحت سلطه نیز بهره مند می شوند. به عبارت دیگر رشوه ای امپریالیست ها به لایه هائی از طبقه کارگر می پردازند تا میان طبقه کارگر جدائی ایجاد کنند و از این طریق بتوانند رادیکالیسم مبارزات کارگری را کند و کنترل کنند.

البته امپریالیسم در دوران مارکس و انگلس هنوز ظهور نکرده بود. اما در بررسی «وضعیت طبقه کارگر در انگلستان» این مسأله را در اواسط قرن نوزده با تیزبینی و آگاهی و تسلط بر علم انقلاب متوجه می شوند که «پرولتاریای انگلیس در واقع بیشتر و بیشتر بورژوا» می شود و البته به این مسأله نیز اشاره می کنند که برای ملتی که تمام دنیا را استثمار می کند تا حد معینی قابل توجیه است.<sup>ii</sup> انگلستان در این دوران دو خصوصیت اصلی امپریالیسم را از خود بروز داده بود. یکم داشتن مستعمرات وسیع و دوم مافوق سودی که به خاطر موقعیت خاص و انحصاریش در بازار جهان کسب کرده بود.<sup>iii</sup>

نکته دیگری که اهمیت دارد مسأله رهبری جنبش کارگری است. ماهیت جنبش کارگری را تنها با محک زدن رهبری حاکم بر آن می توان مشخص کرد و نمی توان گفت که کارکرد درونی جنبش کارگری و رهبری حاکم بر آن نقش تعیین کننده ای ندارد. به همین دلیل لنین در مورد جنبش های کارگری تحت رهبری کائوتسکیست ها، معتقد بود اگر خود را از دست آنها نجات ندهند «یک جنبش کارگری بورژوائی باقی خواهند ماند»<sup>iv</sup>. به عبارت دیگر رهبری باعث شده بود که این جنبش کارگری، بورژوائی بشود و برای تغییر لازم بود که از شر رهبری اپورتونیستی رهائی یابد.

با توجه به این مسایل آنچه تعیین کننده ماهیت یک جنبش کارگری است رهبری آن است. بیان خواسته و مطالبات کارگری به خودی خود بیان دیدگاه پرولتری نیست. نمی توان جنبش کارگری را مستقل از ماهیت رهبری آن راه گشای انقلاب پرولتری دانست. به عبارت دیگر دیدگاهی بیانگر دیدگاه پرولتری است که بیان کننده منافع و اهداف دراز مدت طبقه کارگر باشد. یعنی آن جهت گیری که تغییر و دگرگونی در روابط استثمار را نمایندگی می کند و در مسیر از بین بردن آن قرار می گیرد و نه لزوماً بیان خواسته ها و مطالبات کوتاه مدت یک جنبش کارگری باشد. در حالیکه ممکن

است در شرایطی این منافع دراز مدت طبقه کارگر با منافع کوتاه مدت و فوری جنبش کارگری و یا بخشی از کارگران و یا منافع فردی آنان در تضاد قرار گیرد.

از طرف دیگر ما با دیدگاه و نظری روبرو هستیم که رابطه ای را میان جنبش کمونیستی و جنبش کارگری قابل نیست. در حالیکه علیرغم جدائی بین جنبش کمونیستی و جنبش کارگری رابطه های مشخص و مهمی میان آنها وجود دارد که نمی توان نسبت به آنها بی توجه بود.

علیرغم تغییر و تحولات در موقعیت پرولتاریا از زمان جنگ دوم جهانی و بخصوص در چند دهه اخیر و ظهور آن به اشکال مختلف در شرایط متفاوت همچنان تحتانی ترین طبقه جامعه اند، همچنان اکثریت جامعه را تشکیل می دهند و نیروی عمده انقلاب اند. انقلاب پرولتری بدون یک حزب کمونیست انقلابی در رهبری آن به پیروزی نمی رسد. اما هیچ انقلاب پرولتری بدون شرکت طبقه کارگر به مثابه بخش عمده ای از توده ها حتی نمی تواند آغاز شود. طبقه کارگر یک باره وارد انقلاب پرولتری نمی شود مگر اینکه در یک پروسه مبارزاتی در یکی از اشکال سازمانی متشکل شود. با در نظر گرفتن لایه های متفاوت کارگری و سطح آگاهی متفاوت بدون در نظر گرفتن خواسته های کارگران، بسیج و سازماندهی توده ای کارگران در ابعاد وسیع ممکن نیست مگر در تشکلات توده ای کارگری برای گسترش جنبش کارگری. رابطه ای که جنبش کارگری با جنبش کمونیستی دارد همان رابطه تشکل توده ای کارگری با حزب کمونیست انقلابی است. انقلاب روسیه یک نمونه بارز از چنین رابطه ای است که بصورت آگاهانه شکل گرفت و لنین در «چه باید کرد» آنرا تحت عنوان سازمان کارگران و سازمان انقلابیون مورد بررسی قرار می دهد. اگرچه این رابطه در شرایط متفاوت از جمله مناطق مختلف و یا در شرایط تاریخی و حقوقی متفاوت تغییر می یابد و ممکن است رابطه محکم تر و یا سست تری باشد، ساده و یا پیچیده باشد اما این دو سازمان در هیچ شرایطی کاملاً بیگانه نیستند و در هیچ شرایطی هم بر هم منطبق نیستند بلکه همیشه از یک تضاد و وحدت برخوردارند و رابطه سازمان توده ای کارگری و حزب کمونیست انقلابی رابطه رهبری شونده و رهبری کننده است. هر گاه جنبش کارگری وسیعتر و گسترده باشد و هر چه نفوذ حزب انقلابی کمونیستی در آن بیشتر باشد همان قدر امکان یک انقلاب پرولتری محتمل تر است. طبقه کارگر تنها با انقلاب پرولتری است که به منافع دراز مدت خود و رهائی کل بشریت از ستم و استثمار دست خواهد یافت.

**جمعی از کمونیست های انقلابی - افغانستان**

**جمعی از کمونیست های انقلابی - ایران**

**اول ماه مه ۲۰۲۲**

**۱۱ ثور - اردیبهشت ۱۴۰۱**

**زیرنویس:**

ii انگلس در بررسی وضعیت طبقه کارگر در انگلستان به این مسأله توجه می کند در نامه ای به مارکس، به تاریخ ۷ اکتبر ۱۸۵۸، انگلس نوشت: «... پرولتاریای انگلیس در واقع بیشتر و بیشتر بورژوا می شود، بطوری که این بورژواترین تمام ملل، ظاهراً هدف نهائی اش داشتن یک اشرافیت بورژوایی و یک پرولتاریای بورژوایی همراه با بورژوازی است. برای ملتی که تمام دنیا را استثمار می کند، این البته تا حد معینی قابل توجیه است.»

iii لنین : امپریالیسم و اشعاب در سوسیالیسم - دسامبر ۱۹۱۶

iv همانجا